

به دو روشنفکر و اندیشمند بزرگ: ژاک دریدا و ادوارد سعید و پاسخ پروفیسور ادوارد سعید

آقایان،

ما دانشگاهیان، نویسندگان، فعالین سیاسی و روشنفکران ایرانی که سال ها ست به سبب پابندی به آزادی و رد حکومت دینی در تبعید بسر می بریم، با نهایت شگفتی و تأسف خبر مسافرت شما را به ایران دریافت کردیم. روزنامهء حیات نو مورخ ۲۷ آبان ۱۳۸۰ (۱۸ نوامبر ۲۰۰۱) چاپ تهران، خبر می دهد که پروفیسور ژاک دریدا برای سخنرانی و بحث پیرامون فلسفهء معاصر، نقد ساختارگرایی و شالوده شکنی که از سوی دانشکدهء علوم انسانی دانشگاه تهران برگزار می شود در هفتم دیمه (۲۸ دسامبر ۲۰۰۱) به تهران می رود و پروفیسور ادوارد سعید نیز از نیمسال دوم امسال به مدت يك فصل در دانشکدهء علوم اجتماعی دانشگاه تهران تدریس خواهد کرد.

اینک با اتکاء به آنچه در آثارتان نوشته اید و در عمل از آن ها دفاع و با آن ها زندگی کرده اید و با نهایت احترام به شما و جایگاهتان نزد اهل دانش، خود را ناگزیر می دانیم نکات زیر را با شما در میان نهیم:

شما به کشوری دعوت شده اید که آمال و آرزوهای مشروع مردم آن برای نیل به آزادی، مردم سالاری، جدایی دین از دولت، استقلال ملی و عدالت اجتماعی که طی قرن گذشته در سه قیام و انقلاب مشروطیت (۱۹۰۶)، جنبش ملی کردن نفت (۱۹۵۱) و انقلاب ضد سلطنتی (۱۹۷۹) تجلی یافته بود، همه با استقرار استبداد دینی پایمال سخت ترین سرکوب ها گردید و دست آوردهای این مبارزات يك به يك ربوده شد و بر باد رفت.

به کشوری که در «جمهوری» بی مسمایش در واقع خلیفه ای مطلق العنان به نام ولی فقیه فرمان می راند و حرف آخر را می زند،

به کشوری که آزادی اجتماعات و سندیکاها و انجمن ها و احزاب هنوز از خواست های اولیه و برآورده نشدهء مردم آن است،

به کشوری که بر زنان آنچنان وهن و ستمی رفته است که مردم در شعارها و تظاهرات سرکوب شدهء خیابانی، رژیم اش را به طعنه و به حق با حکومت طالبان مقایسه می کنند،

به کشوری که آزادی بحث و درس علمی نه تنها در دانشگاه هایش وجود ندارد، بلکه هزاران تن از استادان و نیروهای فکری و معنوی آن به سراسر نقاط جهان رانده و آواره شده اند و دانشجویانش در خیابان ها و خوابگاه ها سرکوب می شوند و به قتل می رسند یا در زندان ها بسر می برند،

به کشوری که نه تنها امنیت قضائی برای هیچ منتقدی وجود ندارد، بلکه اضطراب بی امنیتی و بی قانونی بر آن مستولی ست و نه تنها جان انسان به چیزی نمی ارزد، بلکه ارزش جان زن و مرد و جان مسلمان و غیر مسلمان در آن یکی نیست،

به کشوری که خاکش از خون هزاران نفر از مبارزان چپ و دمکرات و حق طلب، از خون نویسندگان و روشنفکران رنگین است، نویسندگانی که «جرم» شان طرح یا ترجمهء اندیشه ها یا متونی بوده که شما و امثال شما نیز در آثارتان مطرح کرده اید و پروندهء قتل های زنجیره ای آنان هنوز مفتوح مانده است و فریاد دادخواهی بازماندگان شان هنوز به جایی نرسیده است،

به کشوری که در آن دست می برند، سنگسار می کنند، شلاق می زنند، تفتیش عقاید می کنند، تکفیر می کنند و حتی در آن سوی دنیا هنرمندی چون سلمان رشدی را به کابوس زندگی مخفی می رانند و زندان هایش بی هیچ حساب و کتابی پر است، کشوری که در آن وکلای مدافع را هم به دلیل دفاع از متهمان به محاکمه و زندان می کشند. آقای ژاک دریدا، شما از مومیا ابوجمال به حق دفاع می کنید، در تهران هزاران مومیا ابوجمال را از زن و مرد در محاکمات چند دقیقه ای سر به نیست کرده اند و پایهء «جامعهء اسلامی» را بر اجساد آنان بنا کرده اند،

به کشوری که سانسور در آن بیداد می کند و نویسندگان و هنرمندان و روزنامه نگاران و ناشرانش با انواع تهدیدها و

خطرها روبرو هستند،

به کشوری که شعارهای «استقلال»، «مبارزه ضد امپریالیستی» و «جامعه مدنی» در آن جز تزویر نیست، کشوری که «شهروند» در آن بی معناست، حقوق بشر به سخره گرفته می شود و پایمال کردن آن به حساب «ویژگی های فرهنگی امت مسلمان» گذارده می شود،

به کشوری که حاکمانش سودای نمایندگی و رهبری «مستضعفان» ایران، بلکه جهان را دارند، اما پول پرستی و چپاول اموال عمومی سکه رایج زمامداران آن است و فقر و بیکاری و گرانی و اعتیاد و فحشاء در آن بیداد می کند،

استقرار حکومت واپس مانده اسلامی نه تنها برای مردم ایران مصیبتی دردناک بوده است و زدودن آثار زیانبار آن شاید نسل ها به درازا بکشد، بلکه در منطقه و جهان نیز جای پای فتنه انگیزی ها و تروریسم این نخستین حکومت اسلامی سلطه طلب در دوران جدید مشهود است. در باره جنبش ملی فلسطین، رژیم جمهوری اسلامی، علی رغم همه ادعاهایش، جز برای شکاف افکندن گامی برنداشته است. رژیم ایران با دامن زدن به تعصب های دینی و نامیدن فلسطینی ها تحت عنوان «مردم مسلمان فلسطین»، مسیحیان فلسطینی و از جمله آقای ادوارد سعید را فلسطینی نمی داند. راه حل جمهوری اسلامی جز افروختن تعصب دینی اسلامی در برابر تعصب دینی صهیونیستی چیز دیگری نیست و این با جامعه دموکراتیکی که شما آقای ادوارد سعید برای یهودیان و فلسطینیان آرزو و پیشنهاد می کنید کجا سر سازگاری دارد؟

آقایان گرامی، بگذارید دوستداران و شیفتگان اندیشه های شما در ایران سخنان نغز شما راهمچنان در آثار و کتابهاتان جستجو کنند و از آن ها بهره مند شوند. ما نگران آنیم که رژیمی که سلطه خشونت بار خود را با توسل به دین و مقدسات توجیه می کند، از حضور شما در ایران برای بزرگ کردن چهره اش استفاده کند و باغ سبزی بیاراید برای فریفتن نگاه جهانیان تا حقیقت هولناک وجود خود را بپوشاند.

شما در نظر اهل فرهنگ در ایران، مظهر تعهد و اخلاق روشنفکری و فاصله انتقادی با قدرت های سیاسی هستید، ای کاش پیش از سفر به ایران، فرصت می یافتید و نگاهی می انداختید به گزارش های مراجع بین المللی حقوق بشر در مورد ترانزنامه تجاوزات مکرر و مداوم ایران در این مورد، که تنها گویای بخشی از واقعیت رعب انگیزی ست که در این سرزمین جریان دارد.

به خاطر اصولی که طی زندگی پربار خود بدانها پایبند بوده اید،

به خاطر چراغ علم و خرد و نقد که همواره فروزان نگه داشته اید،

به خاطر آنکه دزدان و جانیان و پاسداران جهل و تعصب دینی و فتوای تکفیر و اعدام نتوانند با حضور شما در «ام القرای اسلام» خود را متمدن جا بزنند و مصداقی به دست دهند برای «گفتگوی تمدن ها» و بردباری در برابر اندیشه ها و فرهنگ های دیگر و وجود فضای آزاد بحث و نقد،

نگذارید رژیم جهل و خرافه و تازیانه اعتبار علمی و فرهنگی و اخلاقی شما را لکه دار کند،

از این دامگه بپرهیزید.

۳ دسامبر ۲۰۰۱

با نهایت احترام

امضاها:

پیران آزاد، نعمت آرم، محمد آزادگر، روزبه آبادان، یوسف آبخون، ابراهیم آوخ، سعید آهنگر، نسرين ابراهيم زاده، اکرم احمدی، مهرداد احمدی، داریوش ارجمندی، فروغ ارغوان، آزاده ارفع، مهدی استعدادی شاد، مینا اسدی، یاور استوار، فروغ اسدپور، بیژن اسکندری، جواد اسکوئی، مریم اسکوئی، راضیه اسماعیلی، لیلیا اصلانی، منصور افروخته، سعید افشار، فریدون البرز، سیامک امجدی، کورش امجدی، نسترن امجدی، سیامک امیری، مهران امیری، شعله ایرانی، اصغر ایزدی، پوران بازرگان، منیر برادران، نسرين بشارت، مریم بشارت، مرضیه بقائی، سعید بهبین، سهراب بهداد، نیلوفر بیضائی، رضا پایدار،

مهران پاینده، هما پنداشته، حسن پویا، مینا پویا، مسعود ترکمان، فریدون تنکابنی، نصرت تیمور زاده، فریبا ثابت، عبدالله جاویدی، گلرخ جهانگیری، امیر جواهری، محمد جودکی، ناصر جوهری، رضا چیتگر، اکبر حاج بابایی، علی اصغر حاج سید جواد، حسن حسام، لاله حسین پور، زین العابدین حقانی، پرویز حق دوست، تراب حق شناس، محمد رضا خادمی، نسیم خاکسار، عباس خداقلی، زهره خیام، شهریار دادور، هوشیدر درآگاهی، مریم درخشان، مهرداد درویش پور، محمد دشتی، علی دماوندی، منوچهر دوستی، محمد حسین چراغی، مسعود رئوف، ابوالحسن رحیمیان، ایرج رضائی، داود رضوی، فرهنگ رکنی (اخوی)، فروز رکنی، امیر رضائی، ناصر روشن ضمیر، سعید رهنما، حبیب ریاحی، میهن روستا، کامبیر روستا، امیر زاهدی، امید زارعیان، فریده زبرجد، حسن زرهی، ع. زنگنه، شهین زهتابی، حبیب ساعی، رضا سپیدرودی، فرج سرکوهی، بهمن سروش، بیژن سعیدپور، هدایت سلطان زاده، تقی سلطانی، فاطمه سلطانی، محمد سلطانی، منوچهر سلیمانی، عباس سماکار، کیومرث سنجری، آلبرت سهرابیان، اسد سیف، اکبر سیف، بهروز سیمائی، فاطمه سعیدی شایگان، آزاده شکوهی، شهلا شفیق، محمد رضا شالگونی، اکبر شالگونی، رضا شکوهی، حامد شهیدیان، فریبرز شیرزادی، منوچهر صالحی، عصمت طالبی، رضا طاهری، بهروز عارفی، احمد علی پور، ایرج عماد، سروژ غازاریان، رضا غفاری، علی غفوری، محمد فتحی، بهروز فراهانی، مسعود فرزانه، سهیلا قاسملو، سیامک قبادی، بهرام قدیمی، زویا قشلاق، شهره قنبری، شیرین قنبری، پرویز قلیچ خانی، بیژن کاتبیان، داریوش کارگر، عمر کریمی، آرش کمانگر، بهرام کلاه زری، فریدون کهن، مهدی کیا، میترا گوشه، شهاب لیبب، فاطمی لواسانی، باقر مؤمنی، سیامک مؤید زاده، مسعود مافان، روبن ماکاریان، نسیرین مجدپور، نادره مجدپور، حشمت محسن، سهیلا قاسملو، وجیه الله محمد قاسمی، سارا محمود، یادی محمودی، رضا مرزبان، زمان مسعودی، یاسمین مطهر، اردشیر مهرداد، نجمه موسوی، رضا ناصحی، مهدی ناظر، مهناز نامدار، جمیله ندائی، بصیر نصیبی، ناهید نظمی، حسین نقی پور، احمد نوری بناساز، شهین نوائی، حمید نوذری، حمیلا نیسکی، تقی هاشمی، فریده هرندی، مهدی هرندی، بابک یزدی، موسی یوسفی.

پاسخ پروفیسور ادوارد سعید:

«گفته اند - البته به غلط - که من برای تدریس به تهران خواهم رفت. حقیقت این است که من هرگز نگفته ام که به آنجا می روم و این جعل محض است. من هیچ وقت دعوت دانشگاه هایی را نمی پذیرم که زیر نظر دولت هایی اداره می شوند که نقض حقوق بشر توسط آنان برایم غیر قابل قبول است».

۲۳ دسامبر ۲۰۰۱